

گزیده اشعار آئینی

شب اول محرم - مسلم بن عقیل علیه السلام

محرم الحرام ۱۴۳۶ هـ ق - مهر ۹۳



علی - علیه السلام - (با عبارتی که محبت پیامبر را بر می انگیزد) پرسید: یا رسول الله! تو عقیل را دوست داری؟

حضرت - صلی الله علیه و آله - فرمود: آری به خدا! به او دو محبت دارد؛ محبتی بخاطر خود او و محبتی به خاطر محبت ابوطالب به او... و فرزند عقیل در راه محبت فرزند تو به شهادت خواهد رسید، و چشمان مؤمنان اشکبار خواهد گشت و ملائکه مقرب بر او درود و تحیت خواهند فرستاد.

سپس حبیب خدا محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - گریست تا آنکه اشکهایش بر سینه اش روان شد و بعد گفت: به خدا! از رنجی که خاندانم پس از من خواهند برد، به خدا شکایت می کنم

- امالی / صدوق ، ص ۱۱۴ ، (ط نجف اشرف ، ۱۳۸۹ هـ ق)

اشعار شب اول محرم – علی اکبر لطیفیان

باور نمی‌کردم گذرها را ببندند

من را که میبینند درها را ببندند

خورشید بودم زیر نور ماه رفتم

جان خودت تا صبح خیلی راه رفتم

در شهر کوفه کوچه گردی کم نکردم

این چند شب یک خواب راحت هم نکردم

من شیر بودم کوفه در زنجیرم انداخت

این کوچه های تنگ آخر گیرم انداخت

امروز جان دادم اگر جانت سلامت

دندان من افتاد دندان‌ت سلامت

حالا که می‌آیی کفن بردار حتما

ای یوسف من پیرهن بردار حتما

حالا که می‌آیی ستاره کم بیاور

بادخترانت گوشواره کم بیاور

حیرانم اما هیچکس حیران من نیست

باور کن اینجایی که دیدم جای زن نیست

اینجا برای خیزران لب را نیاری

آقا خدا ناکرده زینب را نیاری

اصلا ببین گلها توان خار دارند

پرده نشینان طاقت بازار دارند

من راضی ام انگشتر من را بگیرند

وقت کنیزی دختر من را بگیرند

اینجا برای نعل پا دارند آنقدر

کنج تنور خانه جا دارند آنقدر

مهر و وفا که نه جفا دارند اما

اینجا کفن نه بوریا دارند اما

باید مسیر تو چرا اینجا بیفتد

حیف از سرتو نیست زیر پا بیفتد

۲

اشعار شب اول محرم – حسن لطفی

آن بیعتی که مرد و زن کوفه بسته اند

حتی به هفته ای نرسیده شکسته شد

دیروز از وفا همگی دست داده اند

امروز مسلمت ز جفا دست بسته شد

**

کوچه به کوچه میروم و میزنم به سر

کوچه به کوچه میروم و گریه میکنم

از شرم نام خواهرت ای خاک بر سرم

چون شمع آب میشوم و گریه میکنم

**

خانه به خانه گشته ام و باز دیده ام

هر سینه ای ز حيله و نیرنگ پر شده

پیداست از بلندی دارالعماره اش

هر بام جای گل فقط از سنگ پر شده

**

در کار گاه تیر سه شعبه ؛ به هم رسید

لبخند های حرمله با ناله های من

تیری گرفته بود به دستش که تا هنوز
می لرزد از بزرگی آن دست و پای من

**

اینجا هزار حرمله در انتظار توست
آقا برای آمدنت کم شتاب کن
رحمی به روز من نه به روی رقیه کن
فکری به حال من نه به حال رباب کن

**

رحمی نمیکنند عزیزم به هیچ کس
حتی به تشنه ای که فقط شیر خواره است
تو میرسی وعده سوغات مردمش
تنها برای دخترشان گوشواره است

**

این جا میا ، که آخر سر چشم می زنند
این چشم ها به قامت آب آورت حسین
این دست ها که دیده ام از کینه می برد

انگشت را به خاطر انگشترت حسین

**

برگرد جان من که نبینی ز بام ها

آتش کشیده اند سرو دست و شانه را

تا از فراز نیزه نبینی که می زنند

بر پیکر سه ساله ی تو تازیانه را

**

میترسم از دمی که بیایند دختران

با گونه های زخمی و نیلوفری میا

این شهر بی حیاست ، به جان سکینه ات

میترسم از حرامی و بی معجری ، میا

۳

اشعار شب اول محرم

سر بازار و ازدحام از من

کینه ی شهر انتقام از من

خواهت را فقط تو بگردان

هرچه سنگ است روی بام از من

**

بغض مردانه ی صدا از من

هرچه توهین و ناسزا از من

به غرور رقیه بر نخورد

کم محلی کوچه ها از من

**

این شب بی ستاره از مسلم

جگر پاره پاره از مسلم

سر اکبر به نیزه ها نرود

سر دارالاماره از مسلم

**

آخر کار قائله از من

ریسمان، بند، سلسله از من

خار در پای دخترت نرود

آن سه تا تیر حرمله از من

**

بر سر شانه کوه غم از من

زخم خوردن زیاد و کم از من

تو سلامت مدینه برگردی

خنجر کند و شمر هم از من

**

هرچه دارد هزینه از مسلم

پای سنگین کینه از مسلم

زینت شانه های پیغمبر

نفس تنگ سینه از مسلم

**

بزن آتش که خرمنش با من

از دهن نیزه خوردنش با من

تو نخی از عبات کم نشود

بی کفن ماندن تنش با من

**

بعد من ناله ی حرم با تو

بی قراری دخترم با تو

به پر بسته ام نگاه نکن

سر دروازه میپریم با تو

**

بعد من اصل ماجرا با تو

دردها با تو کربلا با تو

سهم من بود گردن کوفه

ته گودال و چکمه ها با تو

**

بعد من رنج همسفر با توست

سر نی گریه تا سحر با توست

به زمین خوردنم صدایش ماند

انعکاسش به طشت زر با توست

**

قسمت تلخ داستان با تو

شام غم پس حسین جان با تو

من که چیزی نمانده از لب هام

زحمت چوب خیزران با تو

۴

اشعار شب اول محرم

بنویسید مرا یار حسین

کشته و مرده ی دیدار حسین

اولین بی سر بازار حسین

مسلم کوفه ، علمدار حسین

او دلش خواست سفیرش باشم

من دلم خواست اسیرش باشم

تکه تکه بدنم گفت نیا

پاره ی پیرهنم گفت نیا

به سر میخ تنم گفت نیا

خاک و خون دهنم گفت نیا

کاروانت نشود سرگردان

به مدینه همه را برگردان

ترسم از گمشدن دخترهاست

ترسم از سوختن معجزهاست

ترسم از وا شدن زیور هاست

ترسم از غارت انگشترهاست

حرمله نقشه کشیده ست حسین

دو سه تا تیر خریده ست حسین

شرر ای کاش به جانت نزنند

نیزه ها سر به دهانت نزنند

کوفیان زخم زبانت نزنند

وای سیلی به زنانت نزنند

پیش زینب بدنت را نکشند

گرگ ها پیرهنت را نکشند

۵

اشعار شب اول محرم

کاش می شد خبرم نزد تو آقا برسد

خبر تشنگی کوزه به دریا برسد

کاش می شد که نیایی پسر شیر خدا

تلخ خواهد شد اگر زینبت اینجا برسد

در پی دوستی حرمله با حرمله ها

سند غارت گهواره به امضا برسد

با هجومی که من امروز از اینها دیدم

روز سختی است اگر غارت فردا برسد

نگرانم به خداوند چنین می گویم

نکند آتش پیکان به زن ها برسد

شهر جز جانی و قتال ندارد برگرد

خواهرت طاقت گودال ندارد برگرد

اشعار شب اول محرم - وحید قاسمی

۶

چشم شور

از حال زار نامه برت حرف می زنند

از این سفیر دربه درت حرف می زنند

در مسجدی که عطر علی می وزد از آن

از بی نمازی پدرت حرف می زنند

نیزه فروش هایِ نظر تنگِ چشم شور

از قد وقامت پسرت حرف می زنند

کاراز بهای گندم ری هم گذشته است

از قیمتِ سر قمرت حرف می زنند

دیدم کنیزهای دم بختِ بی جواز

از دختران در سفرت حرف می زنند

دیدم که در محله ی خورجین فروش ها

خولی و شمر پشت سرت حرف می زنند

اشعار شب اول محرم - علی اکبر لطیفیان

کوفه را با تو حسین جان سر و پیمانی نیست

هرچه گشتم به خدا صحبت مهمانی نیست

به خدا نامه نوشتم به حضورت نرسید

آن چه مانده ست مرا غیره پشیمانی نیست

کارم این است که تا صبح فقط در بزیم

غربتی سخت تر از بی سر و سامانی نیست

جگرم تشنه ی آب و لب من تشنه ی توست

بین کوفه به خدا مثل من عطشانی نیست

من از این وجه شباهت به خودم میبالم

قابل سنگ زدن هر لب و دندان نیست

من روی بام چرا؟ تو لبِ گودال چرا؟
دلِ من راضی از این شیوه ی قربانی نیست

موی من را دم دروازه به میخی بستند
همچو زلفم به خدا زلف پریشانی نیست

زرهم رفت ولی پیرهنم دست نخورد
روزی مسلمت انگار که عریانی نیست

کاش میشد لبِ گودال نبیند زینب
بر بدنِ پیرهنِ یوسفِ کنعانی نیست

سوخت عمامه ام امروز ولی دور و برم
دخترِ سوخته ی شامِ غریبانی نیست

هرچه شد باز زن و بچه کنارم نَبُود

که عبور از وسط شهر به آسانی نیست

دستِ سنگین، دلِ بی رحم، صفات اینهاست

کارشان جز زدن سنگ به پیشانی نیست

دخترم را بغلش کن به کنیزی نرود

چه بگویم که در این شهر مسلمانی نیست

۸

اشعار شب اول محرم – روضه حضرت مسلم(ع) – علی اکبر لطیفیان

بنویسید مرا یار اباعبدالله

اولین بنده ی دربار اباعبدالله

منتظر مانده دیدار اباعبدالله

من کجا و سر بازار اباعبدالله

تا خدا هست خریدار اباعبدالله

عاشق آن است که دیدار کند یارش را

بارها جان بدهد دید اگر دارش را

باز آماده کند جان دگر بارش را

فاطمه پیش خدا، پیش برد کارش را

هر که افتاد پی کار اباعبدالله

من پرم را به روی دست گرفتم، دیدم

جگرم را به روی دست گرفتم دیدم

سپرم را به روی دست گرفتم دیدم

تا سرم را به روی دست گرفتم دیدم...

... راهم افتاده به بازار اباعبدالله

وقت هجران به گریبان چه نیازی دارم

به دل بی سر و سامان چه نیازی دارم

با لب پاره به دندان چه نیازی دارم

به سرشانه اینان چه نیازی دارم

تا سرم هست به دیوار اباعبدالله

قبل از آنیکه بیاید خبرم را ببرید

زیرپایش مژه ی چشم ترم را ببرید

محضرش دست به دست این جگرم را ببرید

گرسرم را و سر دو پسر را ببرید

...باز هستیم بدهکار اباعبدالله

سنگها خوب نشستند به پای لب من

لب من ریخت و پیچید صدای لب من

طیب الله به این لطف و وفای لب من

بعد از این آب حرام است برای لب من

بسکه لبریزم و سرشار اباعبدالله

مانده از جلوه والای تو حیران، مسلم

جان خود ریخت به پای تو به یک آن، مسلم

عید قربان شهان، هست فراوان مسلم

من به قربان تو نه... جان هزاران مسلم

.... تازه قربان علمدار اباعبدالله

به ولای تو نداده ست اذان، هیچکسی

وا نکرده ست به شأن تو دهان، هیچکسی

مثل مسلم نبود دل نگران، هیچکسی

به خداوند که در هر دو جهان، هیچکسی...

.... مثل من نیست گرفتار اباعبدالله

پیکرم وقف نوک پا زدن طفلان شد

کوچه کوچه سر من بود که سرگردان شد

چه خیالی ست که بازیچه ی این و آن شد

یا که بر عکس به میخی تنم آویزان شد

دست حق باد نگهدار اباعبدالله

حضرت مسلم بن عقیل(ع)

کوفه لبریز بلا گشته میا کوفه حسین
 قسمتم سنگ جفا گشته میا کوفه حسین
 کوفه ای که پدرت حاکم آن بود قدیم
 عاری شرم و حیا گشته میا کوفه حسین
 آنهمه وعده وعیدی که به ما میدادند
 به روی آب بنا گشته میا کوفه حسین
 بی کسی دربه دری با دو پسر نیمه ی شب
 به خدا قسمت ما گشته میا کوفه حسین
 نگران گلوی طفل توام چون اینجا
 مملو از حرمله ها گشته میا کوفه حسین
 گرگها منتظر یوسف زهرا هستند
 فتنه ای سخت به پا گشته میا کوفه حسین
 خواب دیدم دهم ماه محرم آقا

سرت از پشت جدا گشته میا کوفه حسین

۱۰

حضرت مسلم بن عقیل(ع)

من مٹ نامہ ی سربسته شدم

مثل یک دل، دل بشکسته شدم

در زدم تو خونشون رام ندادن

انقدر قدم زدم خسته شدم

بالای بام می زنم صدات حسین

کاش باشم منم تو کربلات حسین

دو تا قربونی آوردم با خودم

بچه هام فدای بچه هات حسین

عوض حنجر تو من چی بدم

نذر انگشتر تو من چی بدم

اگه بچه هاتو بازار بیارن

جواب مادر تو من چی بدم

کوفه لحظه لحظه تغییر می کنه
مهمون و از زندگیش سیر می کنه
خیلی از موهام سفید شد این روزا
نگرونی آدم و پیر می کنه

بعد از این دیگه منو سفیر نکن
دختراتو توی کوفه پیر نکن
حالا که می خوای بیای، بیا ولی
زن و بچه تو دیگه اسیر نکن

واسه تو شب تا سحر در می زنم
وا نکردن در دیگه می زنم
دارم از دل نگرونی می میرم
خودم و این در و اون در می زنم

نیا گفتمم برا دخترته

گریه هام برای انگشترته

با سر شکسته سربسته می گم

اونکه داری میاریش خواهرته

چه جوری به فکر جونت نباشم

یا که گریون جوونت نباشم

همه آماده کشتن تواند

چه جوری دل نگرونت نباشم

کوفه با حرمله بیعت می کنه

برا کشتن تو نیت می کنه

کوچه های تنگی که این جا داره

خیلی زینب و اذیت می کنه

منم مسلم که اربابم حسین است

قرار قلب بی تابم حسین است

خوشم در راه حق عطشان بمیرم

چه بیم از تشنگی آبم حسین است

گروهی سیف آل هاشم خواند

گل اسماء و القابم حسین است

سرم در پیش ظالم خم نگرده

بلی استاد آدابم حسین است

صفای هر گلی چندین صباح است

گل تا حشر شادابم حسین است

بیا بر چشمم ای خواب شهادت

بخوان ، لالائی خوابم حسین است

ندیدم بینتان گوهر شناسی

به او گویم ، دُر نابم حسین است

تو باش ای آفتاب کوفه شاهد

که خورشید جهان تابم حسین است

قسم بر کعبه و میقات و زمزم

نماز و مهر محرابم حسین است

حسین را یافتم در کشور دل

در آن کشور خدا یابم حسین است

پیامم بر عبیدالله این است

رئیس کل احبابم حسین است

بزن جلاد خائن گردنم را

به شهر جذبه جذابم حسین است

ز حزب و فرقه من خیری ندیدم

قوام قوم و احزابم حسین است

۱۲

حضرت مسلم بن عقیل(ع)

نیمه ای می گذرد از شب و سرگردانم

چشمم احیا دارد

خانه ای نیست پناهم دهد و حیرانم

کوفه غم ها دارد

شرمگینم که تو را خوانده ام این جا برسی

وای از آن روز که با دختر زهرا برسی

تک و تنها برسی

چه تماشا دارد

نخل این شهر همه نیزه خونریز شده

وقت پاییز شده

حرمه گفته که تیرش چقدر تیز شده

سر دعوا دارد

وای از آن روز که از بام سرت می سوزد

جگرت می سوزد

بر سر نیزه کنارت پسرت می سوزد

جگرت می سوزد

تا که خاکی نشده معجر زینب برگرد

تا نخورده است به قاسم سم مرکب برگرد

تا تن اکبرت از زخم ز هم وا نشده

نیزه ها جاننده

پشت خیمه بدن طفل تو پیدا نشده

تا که مشک و علم و خود و علمداری هست

آبروداری هست

بعد عباس، غم و کوچه و بازاری هست

کوفه سودا دارد

جان زهرا برگرد

جان مولا برگرد

السلام علیک یا مسلم بن عقیل علیه السلام